

نگارش خانم ماری لویز تعلیمی

معلم زبان و ادبیات فرانسه در دانشکده ادبیات تبریز

شعر ترجمان دل و روح است

از کسانی که لیاقت زندگی معنوی دارند يك نفر پیدا نمیشود که از دیدن منظره‌ای زیبا و شنیدن موزیکی دلپسند و خواندن شعری خوب متأثر نشود. با این حال درجه تشخیص زیبا و زیبایی با درجه دانش شخص ارتباطی ندارد. زیرا اثر زیبا نتیجه دانشمندی و عقل محض نیست. بعض چیزها هست که انسان احساس میکند ولی از بیان آن عاجز است. برای اینکه شخصی بتواند زیبایی را درک کند و آثار هنری و شعری را تقدیر نماید باید از ذوق و ظرافت و حساسیت که از روح و دل انسان سرچشمه میگیرند بهره‌ای داشته باشد.

عوام چون بیند و نتوانند احساسات اصیل و اشعار لطیف را درک و تقدیر کنند؛ اشخاص خود خواه نیز چون نمیتوانند از منافع خود صرف نظر کنند و همیشه در پی سودهای جزئی روزانه خود میباشند از خواندن شعر حظی نمیرند و همچنین کسانی که روحشان خشک و استدلالی محض است نمیتوانند

از آهنگ دلنواز اشعار خوب بهره‌مند گردند .

بقول دالامبر (۱) و شعر چه چیز را ثابت می‌کند؟ ، در حقیقت شعر چیزی را اثبات نمی‌کند و مانند صنعت و هنر از هدف و غرض‌عاری است و اثبات‌کار نثر است . شعر زیر فرمان عقل نیست و هیچگونه تحلیل و توضیح صرفی بقوه در آنکه نمیدهد ؛ بلکه مانند چرقه‌ای آسمانی است که برای روح روشنائی میدهد تا تماشای زیبائی کند و آنرا بمنظوری عالی با حرارت اصیلی می‌آفریند ، تخیل را بیدار می‌کند و حساسیت را بحرکت در می‌آورد .

برای بیان اسرار دل و روح والهامی که از دل و روح بر می‌آید و بی آنکه شعور را چندان دخالتی باشد در دل و روح می‌نشیند زبان معمولی کافی نیست . زبان معمولی را در واقع شعور ایجاد کرده است تا در احتیاجات خود بکار ببرد . پس دل و روح زانیز زبان مخصوصی باید و آن زبان شعر است که با آهنگ روان و موزون و قوافی مطبوع و طنان خود این وظیفه را بخصوص بر عهده گرفته است .

شعراي رماتیک قرن نوزدهم این وظیفه اساسی آهنگ و قدرت بیان آنرا که برای ترجمه عالم درونی بشر دارد خوب فهمیده‌اند . یگانه شاعری که میتواند برای رموزترین وقایع این حیات داخلی بهترین ترجمان باشد لامارتین (۲) است . موضوعهای شعر این شاعر از مسائل عادی است از قبیل عشق ، تنهایی ، مذهب ، مرگ و امثال آنها ولی او از این موضوعها شاعرانه بحث میکند نه خطیبانه و سخنورانه . او باهنگهای مطبوع و آوازانی که انسان را بوجد و اهتزاز در می‌آورد و موجب آرامش و تسلی خاطر وی میگردد بخوبی آشنا است . او با اشعار خود ما را از جهان مادی روزانه رهایی بخشیده بنواحی لطیف روحانی سوق میدهد . آثار وی پر از ایده‌آلی

۱ - D'Alembert

۲ - Lamartine

است که اصیلترین آمال انسانی را منعکس میسازد و هدف آن آنستکه که بشر بیک حیات بی آلاچی نایل گردد . ولی شاعر دیگری هست که گفتگوش با ما از راه دل است و از این رو ما را بیشتر متهیج و متأثر میسازد و او موسه (۱) است . موسه بطور ساده و بدون تصنع از عشق و رنج و شکنجه اخلاقی خود سخن میراند ولی شیوه گفتارش چنان انسانی و صمیمی است که همیشه در دل خوانندگانش تاثیر سوزناکی می بخشد .

لامارتین و موسه هر دو ترجمان درونی ترین آمال و تاثرات بشرند ولی در ترجمه آنان شعور نیز تا حدی مداخله دارد . مبدا حرکت شعرشان از حقیقت است ولی تخیلات و الهامات آنرا کم کم از حقیقت دور ساخته بسوی جهان مرموزی میکشانند . بنا بر این شعر ایشان ، چنانکه مقتضای سیر طبیعی تخیل است ، از جهان واقعی گستگی کامل ندارد . « دریاچه » لامارتین و « شبهای » موسه را میتوان تفسیر کرد ولی نه همه تصورات و حساسیتهارا که در آن دوائر است .

خیالات بسیار ظریف و تاثرات بسیار عمیق بشر همیشه دارای شکلی غیر منطقی میباشند . درست است که بوسیله فکر و اندیشه میتوان آنها را توجیه کرد و بدیگران عرضه داشت ولی در آن صورت این خیالات و تاثرات قسمت اساسی دلفریبی خود را از دست میدهند . فضائی که فکر و حساسیت بشر در آن شناورند قطعا شاعرانه ترین شکل تخیل است و دست کم شکلی است که بیان آن بزبان نثر خیلی دشوار است بنابر این یک نوع شعر باید پیدا کرد که تاثیر آن در خواننده بوسیله تلقین باشد نه بوسیله ادراک تا آنرا که نمیتوان بیان کرد منعکس سازد . موزیک شعر و هماهنگی معانی باید نسبت بانچه

بیان در نیاید ترجمان باشد، یعنی ذات خودما و ذات اشیاء را تفسیر کند تاریخ روشن فکر را که همه چیز در آنجا بهم دیگر میماند روشن سازد و انعکاسی را که از احساسات مختلف هماهنگ در ما تولید میشود نشان دهد. و این شعر محض، است و کسانی که آنرا دوست دارند میتوانند لذتی از آن ببرند که از چیزهای دیگر نتوان برد.

خوشا بحال کسی که بعالم حیات محیط است و زبان گله‌ها و اشیاء بیزبان را بسهولت می‌فهمد. (۱)

همچنین بدلر (۲) و رلن (۳) مالارمه (۴) اشعاری دارند که انسان را بعالم تخیلات میکشانند و باطن‌هاترین صورتهای حساسیت وی تماس میکنند و شعر چه چیز را ثابت میکند؟ شعر چیزی را ثابت نمیکند و اصلاً این انتظار را هم از او نداریم. یگانه فایده شعر باید آن باشد که ما را متاثر سازد، روح ما را پرواز دهد، احساسات اصیلی در ما ایجاد کند و مصائب و آلام را از آئینه خاطر ما بزداید. بیچاره کسانی که از شعر چیزی نمی‌فهمند، منی از صافترین و اصیلترین و علویترین لذایذ محرومند!

۱ - Elévation

۲ - Baudelaire

۳ - Verlaine

۴ - Mallarmé

